

انترناسیونال سوم و
مقام آن در تاریخ

* نویسنده: لنین

* تاریخ انتشار: ماه مه سال ۱۹۱۹ میلادی

* از: بنگاه نشریات پروگرس مسکو

* چاپ اتحاد شوروی

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۳۸۴/۱۱/۲۲ (۲۰۰۶/۰۲/۱۱ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

پرولترهای همه کشورها متحد شوید!

فهرست

صفحه

۳

۱- دروود به کارگران مجارستان

۷

۲- انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ

رفقا! اخباری که ما از رجال شوروی مجارستان دریافت می‌داریم، ما را غرق شادی و مسرت می‌سازد. رویهمرفته دو ماه و اندی از موجودیت حکومت شوروی در مجارستان می‌گذرد، ولی پرولتاریای مجارستان از لحاظ تشکل، ظاهراً، بر ما سبقت جسته است. علت این امر مفهوم است، زیرا در مجارستان سطح فرهنگ عمومی مردم بالاتر است و سپس نسبت کارگران صنعتی در بین تمام اهالی بمراتب بالاتر است (بوداپست با سه میلیون نفر خود در بین ۸ میلیون جمعیت مجارستان فعلی) و سرانجام انتقال به نظام شوروی، به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بمراتب سهلتر و صلح آمیزتر بود.

این کیفیت اخیر بویژه مهم است، اکثریت پیشوایان سوسیالیست در اروپا، خواه دارای خط مشی سوسیال شوینیستی و خواه دارای خط مشی کائوتسکیستی، چنان در خرافات صرفاً خرده بورژوازی، که در نتیجه دهها سال تکامل نسبتاً «صلح آمیز» سرمایه داری و پارلماناریسم بورژوازی نشو و نما یافته است، غوطه ور شده اند، که دیگر قادر به درک ماهیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا نیستند. پرولتاریا بدون برداشتن این پیشوایان از سر راه خود و بدون طرد آنان قادر بانجام مأموریت رهائی بخش جهانی تاریخی خویش نیست. این افراد تماماً یا نیمه تمام به اکاذیب بورژوازی در باره حکومت شوروی در روسیه باور داشتند و نتوانستند ماهیت دموکراسی نوین و پرولتری، دموکراسی برای زحمتکشان، دموکراسی سوسیالیستی را که حکومت شوروی مظهر آنست، از دموکراسی بورژوازی، که برده وار در برابر آن جبهه بزمین می‌سایند و آنرا «دموکراسی خالص» یا «دموکراسی» بطور اعم مینامند، تمیز دهند.

این نابینایان که در زیر بار خرافات بورژوائی پشت خم کرده اند، به چرخش جهانی تاریخی که از دموکراسی بورژوازی به طرف دموکراسی پرولتری، از دیکتاتوری بورژوائی به طرف دیکتاتوری پرولتری انجام گرفته است، پی نبرده اند. آنها فلان یا بهمان خصوصیت حکومت شوروی روسی و تاریخ روسی تکامل آن را با حکومت شوروی به مفهوم بین المللی آن اشتباه میکنند.

انقلاب پرولتری مجارستان حتی به نابینایان نیز کمک مینماید تا دیده بگشایند. شکل انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا در مجارستان بکلی غیر از روسیه است: استعفاء داوطلبانه دولت بورژوازی، احیاء بیدرنگ وحدت طبقه کارگر و وحدت سوسیالیسم بر اساس برنامه کمونیستی، ماهیت حکومت شوروی اکنون با روشنی بیشتری متظاهر است: اکنون در هیچ جای جهان

وجود هیچ حکومت دیگری، که مورد پشتیبانی زحمتکشان و در رأس آنان پرولتاریا باشد ممکن نیست مگر حکومت شوروی، مگر دیکتاتوری پرولتاریا.

لازمه این دیکتاتوری اعمال قهر بی امان و خشن، قطعی و سریعی است برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، سرمایه داران، ملاکان و کوچک ابدالهای آنان. هرکس بدین نکته پی نبرده است انقلابی نیست و وی را باید از مقام پیشوائی یا رایزنی پرولتاریا برکنار ساخت.

ولی آنچه که ماهیت دیکتاتوری پرولتری را تشکیل میدهد تنها و یا خود بطور عمده اعمال قهر نیست. ماهیت عمده آن عبارت است از تشکل و انضباط آتریاد پیشرو زحمتکشان، پیشاهنگ آن و یگانه رهبر آن یعنی پرولتاریا. هدف پرولتاریا عبارت است از استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم بندی جامعه به طبقات، تبدیل تمام اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن زمینه برای هرگونه استثمار فرد از فرد. این هدف را نمیتوان فی الفور انجام داد و انجام آن مستلزم یک دوران انتقالی نسبتاً طولانی از سرمایه داری به سوسیالیسم است، زیرا هم تغییر سازمان تولید امری است دشوار و هم برای تغییرات اساسی در کلیه شئون زندگی وقت لازم است و هم اینکه تنها از راه یک مبارزه طولانی و سرسخت میتوان بر نیروی عظیم عاداتی که به شیوه اداری خرده بورژوازی و بورژوازی شده است فائق آمد. بهمین جهت هم مارکس از یک دوران تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم سخن میگوید.

طی تمام این دوران انتقالی نسبت باین انقلاب خواه سرمایه داران مقاومت ابراز خواهند داشت، خواه دستیاران کثیرالعهده آنان از بین روشنفکران بورژوازی، که آگاهانه مقاومت مینمایند و خواه توده عظیمی از زحمتکشان جهالت زده و از آن جمله دهقانان که بیش از حد در بند عادات و سنن خرده بورژوازی اسیرند و غالباً غیر آگاهانه مقاومت ابراز میدارند. تردید و تزلزل در بین این قشرها امری است ناگزیر. دهقان بعنوان فرد زحمتکش به سوسیالیسم گرایش دارد و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح میدهد. دهقان بعنوان فروشنده غله، به بورژوازی و بازرگانی آزاد بعبارت دیگر به قهقرا یعنی به سرمایه داری «عادت شده» قدیمی و «آباء و اجدادی» گرایش دارد.

آنچه لازم است عبارت است از دیکتاتوری پرولتاریا. قدرت حاکمه یک طبقه واحد، نیروی تشکل و انضباط وی، قدرت متمرکز وی که متکی بر کلیه کامیابی های فرهنگ، دانش و تکنیک سرمایه داری باشد، نزدیکی پرولتری وی با روحیه هر فرد زحمتکش، اوتوریتته وی در برابر فرد زحمتکشی که از ده و یا از محیط تولید کوچک بیرون آمده، یعنی در برابر فردی که پراکنده و در سیاست عقب مانده تر و ناپایدارتر است، — همه اینها لازم است تا پرولتاریا

بتواند دهقانان و بطور کلی همه قشرهای خرده بورژوا را بدنبال خود بکشاند. در اینجا با عبارت پردازی درباره «دموکراسی» بطور اعم، در باره «وحدت» یا در باره «وحدت دموکراسی کار»، درباره «برابری» کلیه «افراد جبهه کار» و هكذا و قس علیهذا، - با این عبارت پردازی، که سوسیال شوینیستها و کائوتسکیستهای خرده بورژوا شده نسبت بدان اینقدر تمایل نشان میدهند - خلاصه با عبارت پردازی کاری از پیش نخواهد رفت. عبارت پردازی فقط جلو چشم ها پرده میکشد، ذهن را کور میسازد و کودنی قدیمی، کهنه پرستی، جمود سرمایه داری و پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوائی را تحکیم مینماید.

محو طبقات لازمه اش مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختی است، که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوائی، پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمیروند (برخلاف تصور فرومایگان سوسیالیسم قدیمی و سوسیال دموکراسی قدیمی)، بلکه فقط شکل های خود را تغییر میدهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم میشود.

با مبارزه طبقاتی علیه مقاومت بورژوازی، علیه کهنه پرستی و جمود و علیه تزلزل و تردید خرده بورژوائیست که پرولتاریا باید از قدرت حاکمه خود دفاع کند، نفوذ سازمان بخش خود را تحکیم نماید، به «بیطرف ساختن» آن قشرهایی که میترسند از بورژوازی دور شوند و یا بسی ناستوار از دنبال پرولتاریا گام برمیدارند، نائل آید و انضباط نوین، انضباط رفیقانه زحمتکشان، پیوند استوار آنها را با پرولتاریا، اتحاد آنها را در پیرامون پرولتاریا، این انضباط نوین و بنیاد نوین پیوند اجتماعی را بجای انضباط سرواژ قرون وسطائی، بجای انضباط قحطی و انضباط بردگی «آزاد» یا مزدوری بهنگام سرمایه داری، تحکیم نماید.

برای محو طبقات، دورانی از دیکتاتوری یک طبقه واحد و همانا آن طبقه ای از طبقات ستمکش لازم است که قادر باشد نه تنها استثمارگران را سرنگون سازد و نه تنها مقاومت آنها را بی امان درهم شکند، بلکه از لحاظ مسلکی نیز با سرپای ایده ئولوژی بورژوا دموکراتیک، با تمام عبارت پردازی خرده بورژوا منشانه درباره آزادی و برابری بطور اعم پیوند بگسلد (در عمل، همانگونه که مارکس مدتها پیش گفته است، این عبارت پردازی معنایش «آزادی و برابری» صاحبان کالا، «آزادی و برابری» سرمایه دار و کارگر است).

علاوه بر این، فقط آن طبقه ای از طبقات ستمکش قادر است با دیکتاتوری خود طبقات را محو سازد که خود طی دهها سال مبارزه اعتصابی و سیاسی علیه سرمایه، تعلیم یافته، متحد گشته، تربیت و آبدیده شده باشد، - فقط طبقه ای قادر باین امر است که تمام فرهنگ شهری و صنعتی، تمام فرهنگ سرمایه داری بزرگ را فرا گرفته است و دارای عزم و استعداد آن هست که از این فرهنگ دفاع نماید و تمام کامیابیهای آنرا حفظ کند و پیشرفت دهد و

در دسترس تمام خلق و تمام زحمتکشان قرار دهد، _ فقط طبقه ای قادر باین امر است که بتواند تمام مشقات و دشواریها و ناملایمات و قربانیهای عظیمی را که تاریخ بطور ناگزیر بعهدہ کسی میگذارد که با گذشته پیوند میگذرد و متهورانه راه خود را بسوی آینده نوین هموار میسازد، تحمل نماید، _ فقط طبقه ای قادر باین امر است که بهترین افراد آن نسبت به تمامی آنچه که دارای جنبه خرده بورژوازی و فلیستر منشانہ است، نسبت به آن صفاتی که در بین خرده بورژوازی و کارمندان جزء و «روشنفکران» اینقدر نشو و نما می یابد، سراپا نفرت و انزجار دارند، _ فقط آن طبقه ای قادر باین امر است که «در مکتب کار آبدیده شده است» و میتواند حس احترام نسبت به قابلیت خویش را در کار به هر فرد زحمتکش و هر انسان شرافتمندی تلقین نماید.

رفقای کارگر مجارستان! شما در سایه آنکه توانسته اید تمام سوسیالیست ها را بر اساس پلاتفرم دیکتاتوری واقعاً پرولتری به فوریت متحد سازید نمونه ای حتی از روسیه شوروی هم بهتر به جهانیان تقدیم داشته اید. اکنون شما پر اجرترین و دشوارترین وظیفه را در پیش دارید که عبارتست از ایستادگی در جنگ شاق علیه آنتانت. استوار باشید. اگر در بین سوسیالیست هائی که دیروز به شما، یعنی به دیکتاتوری پرولتاریا گرویده اند، یا در بین خرده بورژوازی تزلزلی بروز نمود، این تزلزل را بشیوه ای بی امان محو سازید. تیرباران _ بهره مشروع ترسوها در هنگام جنگ است.

شما به یگانه جنگ مشروع، عادلانه و حقیقتاً انقلابی، جنگ ستمکشان علیه ستمگران، جنگ زحمتکشان علیه استثمارگران، جنگ در راه پیروزی سوسیالیسم مشغولید. در سراسر جهان تمام عناصر شرافتمند طبقه کارگر هوادار شما هستند. هر ماهی که میگذرد انقلاب جهانی پرولتری را نزدیکتر میسازد.

استوار باشید! پیروزی با شما خواهد بود!

۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۹.

«پراودا»، شماره ۱۱۵، ۲۹ ماه مه سال ۱۹۱۹.

امپریالیستهای کشورهای «آنتانت» روسیه را محاصره مینمایند و میکوشند جمهوری شوروی را بعنوان کانون واگیری، از جهان سرمایه داری مجزا سازند. این افراد که به «دموکراتیسم» مؤسسات خود مینازند، از فرط نفرت نسبت به جمهوری شوروی چنان دیده بصیرتشان کور شده است که متوجه نیستند چگونه خود خویشتن را دچار وضع مضحکی مینمایند. فکرش را بکنید: کشورهای پیشرو، متمدنترین و «دموکراتیک»ترین کشورها که سراپا غرق در سلاحند و از لحاظ نظامی بر سراسر جهان بلا شریک تسلط دارند، از یک واگیری ایده‌ای، که از کشوری ویران، گرسنه، عقب مانده و به ادعای آنان حتی نیمه وحشی، برمیخیزد، بشدت وحشت دارند! تنها همین یک تضاد چشم و گوش توده های زحمتکش کلیه کشورها را باز میکند و به آنان کمک مینماید تا سالوسی امپریالیستها: کلمانسو، للوید جرج، ویلسون و دولتهای آنان را فاش سازند.

ولی نه تنها کور شدن دیده بصیرت سرمایه داران از فرط نفرت نسبت به شوراها، بلکه ستیز بین خودشان نیز که وادار میکند بیکدیگر پشت پا بزنند، به ما کمک مینماید. آنها با هم یک توطئه واقعی برای سکوت چیده اند و بیش از هر چیز از انتشار اخبار صحیح درباره جمهوری شوروی بطور کلی و انتشار اسناد رسمی آن بالاخص بیم دارند. ولی روزنامه «وقت» ("Le Temps") ارگان عمده بورژوازی فرانسه خبر مربوط به تأسیس انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی در مسکو را، درج کرده است.

ما بخاطر این امر مراتب سپاسگزاری بس توقیرآمیز خود را نسبت باین ارگان عمده بورژوازی فرانسه، این پیشوای شوینیسم و امپریالیسم فرانسوی ابراز میداریم. ما حاضریم برای روزنامه «وقت» پیام باشکوهی حاکی از مراتب امتنان خود بپاس آنکه روزنامه مزبور چنین کامیابانه و چنین ماهرانه به ما کمک مینماید، ارسال داریم.

از طرزی که روزنامه «وقت»، بر اساس گفته های رادیوئی ما، خبر خود را تنظیم کرده است، انگیزه های رهنمون این ارگان کیسه پول با وضوح کامل مشهود است. این روزنامه میخواهد نیشی به ویلسون زده، ویرا مورد طعن قرار داده بگوید: به بینید، اینهایی که شما مذاکرات با آنها را جائر میدانید چه کسانی هستند! خردمندانی که بنا به سفارش کیسه پول چیز مینویسند، متوجه نیستند که چگونه عمل آنها در مورد مرعوب ساختن ویلسون از بلشویک ها، در نظر توده های زحمتکش به رکلامی برای بلشویک ها تبدیل میشود. بار دیگر

مراتب سپاسگزاری توقیرآمیز خود را نسبت به ارگان میلیونرهای فرانسوی ابراز میداریم!

تأسیس انترناسیونال سوم در چنان اوضاع و احوال جهانی رخ داده است، که هیچگونه منع و غدغن و هیچگونه نیرنگ بیمقدار و ناچیز امپریالیست های «آتانت» یا چاکران آستان سرمایه داری نظیر شایدمانها در آلمان و رنرها در اتریش قادر نیست از انتشار اخبار مربوط به این انترناسیونال در بین طبقه کارگر سراسر جهان و هواخواهی از آن ممانعت نماید. این اوضاع و احوال را انقلاب پرولتری بوجود آورده است که در همه جا آشکارا نه روز بروز، بل ساعت بساعت در حال نشو و نماست. این اوضاع و احوال را جنبش شوروی توده های زحمتکش بوجود آورده است که هم اکنون چنان نیروئی کسب نموده است که بیک جنبش واقعاً بین المللی تبدیل گردیده است.

نخستین انترناسیونال (۱۸۶۴-۱۸۷۲) سازمان بین المللی کارگران را، برای تدارک یورش انقلابی آنان علیه سرمایه، شالوده ریخت. انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) سازمان بین المللی جنبش پرولتری بود که رشد آن در عرض انجام گرفت، و این امر موجب تنزل موقت سطح انقلابی و تشدید موقت اپورتونیسیم گردید، که سرانجام کار را به ورشکست ننگین این انترناسیوال کشاند.

انترناسیونال سوم در واقع در سال ۱۹۱۸ بوجود آمد و این هنگامی بود که پروسه دیرین سال مبارزه علیه اپورتونیسیم و سوسیال شوینیسیم، بویژه در دوران جنگ، کار را به تشکیل احزاب کمونیست در یکسلسله از کشورها کشاند. انترناسیونال سوم رسماً در نخستین کنگره آن منعقد در مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو تأسیس گردید. مهمترین صفت مشخصه این انترناسیونال مأموریت آنست که باید وصایای مارکسیسم را انجام دهد و بموقع اجرا گذارد و آرمان دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری را عملی کند، — این مهمترین صفت مشخصه انترناسیونال سوم بلافاصله بدینصورت متجلی گردید که هم اکنون انجمن نوین یا سومین «انجمن بین المللی کارگران»، در حدود معینی، منطبق با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.

انترناسیونال اول مبارزه پرولتری بین المللی را در راه سوسیالیسم شالوده ریخت.

انترناسیونال دوم دوران فراهم نمودن زمینه برای بسط پردامنه و توده ای جنبش در یکسلسله از کشورها بود.

انترناسیونال سوم ثمرات کارهای دومین انترناسیونال را برداشت نمود و تمام پلیدیهای اپورتونیستی، سوسیال — شوینیستی، بورژوائی و خرده بورژوائی آنها بدور ریخت و به عملی نمودن دیکتاتوری پرولتاریا پرداخت.

اتحاد بین المللی احزابی که انقلابی ترین جنبش جهان یعنی جنبش پرولتاریا را در راه برانداختن یوغ سرمایه رهبری میکنند، اکنون دارای پایگاه‌هاییست که از لحاظ استواری، سابقه نداشته است و آن وجود چند جمهوری شوروی است، که در مقیاس بین المللی مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و پیروزی وی بر سرمایه داری هستند.

اهمیت جهانی تاریخی انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی در آنست که به عملی نمودن با عظمت ترین شعار مارکس پرداخت، شعاریکه از تکامل دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری نتیجه گیری نموده و مفهوم آن عبارتست از: دیکتاتوری پرولتاریا.

این پیشبینی داهیانه، این تئوری داهیانه صورت واقعیت بخود میگیرد. این کلمات لاتین اکنون به تمام السنه مردم اروپای معاصر و از آنهم بالاتر به تمام السنه جهان ترجمه شده است.

عصر نوین تاریخ جهانی آغاز گردیده است. بشریت طوق آخرین شکل بردگی، یعنی بردگی سرمایه داری یا مزدوری را، از گردن خود بزیر میافکند.

بشریت، ضمن رهائی از قید بردگی برای نخستین بار به آزادی واقعی میرسد. چگونه چنین امری ممکن شد که نخستین کشور عملی کننده دیکتاتوری پرولتاریا و تشکیل دهنده جمهوری شوراها یکی از عقب مانده ترین کشورهای اروپائی باشد؟ مشکل اشتباه کنیم، اگر بگوئیم، که همین تضاد بین عقب ماندگی روسیه و «جهش» آن از روی دموکراسی بورژوائی به عالیتترین شکل دموکراتیسم، یعنی به دموکراسی شوروی یا پرولتری، یکی از عللی بود (غیر از تسلط عادات اپورتونیستی و خرافات فلیسترمنشی بر اکثریت پیشوایان سوسیالیسم)، که موجب دشواری خاص یا کندی درک نقش شوراها در باختر گردید.

توده های کارگر در سراسر جهان بطور غریزی اهمیت شوراها را بمثابة آلت مبارزه پرولتاریا و شکل دولت پرولتری درک کردند. ولی «پیشوایان» فاسد شده از اپورتونیسم، کماکان به دعاگوئی و شناخوانی دموکراسی بورژوائی ادامه داده و میدهند و آنرا «دموکراسی» بطور اعم مینامند.

آیا شگفت آور است که عملی نمودن دیکتاتوری پرولتاریا مقدم بر هر چیز «تضاد» بین عقب ماندگی روسیه و «جهش» آنرا از روی دموکراسی بورژوائی آشکار ساخت؟ شگفت آور بود هر آینه این عملی نمودن شکل نوین دموکراسی را تاریخ بدون یکسلسله تضاد به ما ارزانی میداشت.

هر مارکسیست و بطور کلی حتی هر فرد آشنا با علم معاصر، به این پرسش که: «آیا

انتقال موزون یا هماهنگ و متناسب کشورهای گوناگون سرمایه داری به دیکتاتوری پرولتاریا ممکن است یا نه؟» بدون شک پاسخ منفی خواهد داد. در جهان سرمایه داری هیچگاه موزونی، هماهنگی و تناسب وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد. هر کشوری گاه این و گاه آن جنبه یا خصوصیت و یا دسته ای از خواص سرمایه داری و جنبش کارگری را با برجستگی خاصی هویدا ساخته است. پروسه تکامل، ناموزون بوده است.

هنگامیکه فرانسه انقلاب کبیر بورژوازی خود را انجام میداد و تمام قاره اروپا را برای زندگی تاریخی نوینی بپا میداشت، انگلستان در رأس ائتلاف ضد انقلابی قرار گرفته بود و حال اینکه از لحاظ سرمایه داری بمراتب تکامل یافته تر از فرانسه بود. در عین حال جنبش کارگری انگلستان در آن عصر نکات بسیاری از مارکسیسم آینده را از پیش داهیا نه دریافت.

هنگامیکه انگلستان نخستین جنبش انقلابی – پرولتری پر دامنه و واقعاً توده ای و از لحاظ سیاسی تشکل یافته یعنی چارتریس را به جهانیان تقدیم داشت، در قاره اروپا هنوز در اکثر موارد انقلابهای بورژوائی ضعیفی رخ میداد و در فرانسه نخستین جنگ بزرگ داخلی بین پرولتاریا و بورژوازی در گرفته بود. بورژوازی آتریادهای ملی مختلف پرولتاریا را تک تک و در هر کشور بیک شیوه درهم شکست.

انگلستان کشور نمونه ای بود که در آن، بنا بگفته انگلس، بورژوازی در کنار اشراف بورژوا شده یک قشر فوقانی حداکثر بورژوا شده ای را در بین پرولتاریا بوجود آورد. کشور سرمایه داری پیشرو برای چندین دهسال از لحاظ مبارزه انقلابی پرولتاریا کشوری عقب مانده از کار در آمد. فرانسه گوئی قوای پرولتاریا را در دو قیام قهرمانانه طبقه کارگر علیه بورژوازی در سال ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱، یعنی در دو قیامی که از نقطه نظر تاریخی – جهانی ثمرات فوق العاده زیادی ببار آوردند، به ته رساند. سپس از سالهای ۷۰ قرن نوزدهم هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی هم از انگلستان و هم از فرانسه عقب تر بود، هژه مونی در انترناسیونال جنبش کارگری بدست آلمان افتاد. و هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی بر این کشورها پیشی گرفت، یعنی مقارن با دهه دوم قرن بیستم، در رأس حزب کارگری مارکسیستی آلمان که در مقیاس جهانی حزب نمونه ایست، مشتی از نابکارترین اراذل و پلیدترین دون فطرتان که خود را به سرمایه داران فروخته اند، از شایدمان و نوسکه گرفته تا داوید و لژین، این منفورترین جلادانی که از بین کارگران برخاسته و به خدمت سلطنت و بورژوازی ضد انقلابی کمر بر بسته اند، قرار گرفتند.

تاریخ جهانی بلانحراف بسوی دیکتاتوری پرولتاریا پیش میرود، ولی حرکت آن بهیچوجه هموار و ساده و از راه سراسر است نیست.

در آغاز قرن بیستم، هنگامیکه کارل کائوتسکی هنوز مارکسیست بود و نسبت به مارکسیسم راه ارتداد در پیش نگرفته بود و بعنوان مبارز راه وحدت با شایدمانها و دموکراسی بورژوازی علیه دموکراسی شوروی یا پرولتری قیام نکرده بود، مقاله ای تحت عنوان: «اسلاوها و انقلاب» نوشت. کائوتسکی در این مقاله آن شرایط تاریخی را که انتقال هژمونی جنبش بین المللی انقلابی را بدست اسلاوها ممکن میساخت، تشریح نموده بود.

همینطور هم شد. برای مدتی – بخودی خود واضح است که فقط برای مدت کوتاهی – هژمونی در انترناسیونال انقلابی پرولتری بدست روس ها افتاد، همانطور که در ادوار مختلف قرن نوزدهم این هژمونی بدست انگلیسها و سپس بدست فرانسویها و بعد هم بدست آلمانیها افتاده بود.

من بارها گفته ام که: شروع انقلاب کبیر پرولتری برای روسها آسانتر بود تا برای کشورهای پیشرو، ولی ادامه آن و رساندن آن به پیروزی نهائی، بمعنای تشکیل کامل جامعه سوسیالیستی برای آنان دشوارتر خواهد بود.

علت آسانتر بودن شروع این انقلاب برای ما نخست آنستکه عقب ماندگی سیاسی فوق العاده سلطنت تزاری – نسبت به اروپای قرن بیستم – موجب نیرومندی فوق العاده هجوم انقلابی توده ها شد. دوم آنکه عقب ماندگی روسیه انقلاب پرولتری ضد بورژوازی را با انقلاب دهقانی ضد ملاکین درآمیخت. ما در اکتبر سال ۱۹۱۷ کار را از اینجا شروع کردیم و اگر از اینجا شروع نکرده بودیم باین آسانی پیروز نمیشدیم. مارکس حتی در سال ۱۸۵۶، هنگامیکه از پروس سخن میگفت، به امکان درآمیختن خاص انقلاب پرولتری با جنگ دهقانی اشاره میکرد. بلشویک ها از آغاز سال ۱۹۰۵ از اندیشه دیکتاتوری انقلابی – دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان دفاع کرده اند. سوم آنکه انقلاب سال ۱۹۰۵ برای تعلیم سیاسی توده های کارگران و دهقانان خواه از لحاظ آشنا نمودن پیشاهنگ آنان با «آخرین کلام» سوسیالیسم در باختر و خواه از لحاظ عملیات انقلابی توده ها کار فوق العاده زیادی انجام داد. بدون «رپتیسیون ژنرال» سال ۱۹۰۵ انجام انقلاب های سال ۱۹۱۷ خواه انقلاب بورژوازی فوریه و خواه انقلاب پرولتری اکتبر غیرممکن بود. چهارم آنکه شرایط جغرافیائی روسیه بوی امکان میداد بیش از سایر کشورها در برابر تفوق جنگی کشورهای پیشرو و سرمایه داری ایستادگی نماید. پنجم آنکه روش خود ویژه پرولتاریا نسبت به دهقانان انتقال از انقلاب بورژوائی به انقلاب سوسیالیستی و نفوذ پرولترهای شهر را در قشرهای نیمه پرولتر و تهیدست زحمتکشان در ده آسان میساخت. ششم آنکه مکتب طولانی مبارزه اعتصابی و تجربه حاصله از جنبش توده ای کارگری اروپا پیدایش شکل خود ویژه سازمان انقلابی پرولتری یعنی شوراها را، در یک اوضاع

و احوال عمیقاً انقلابی و سریعاً در حال حدت، آسان ساخت.

این شرح البته کافی نیست. ولی فعلاً میتوان بدان اکتفا ورزید.

دموکراسی شوروی یا پرولتری در روسیه پابعرضه وجود نهاد. نسبت به کمون پاریس دومین گام جهانی – تاریخی برداشته شد. جمهوری شوروی پرولتری – دهقانی نخستین جمهوری استوار سوسیالیستی جهان ازکار در آمد. این جمهوری بعنوان طراز نوین دولت اکنون دیگر فناپذیر نیست. هم اکنون دیگر این جمهوری تنها نیست.

برای ادامه کار ساختمان سوسیالیسم و بپایان رساندن آن هنوز کار بسیار و بسیار زیادی لازم است. جمهوریهای شوروی کشورهای با فرهنگ تر، که پرولتاریا در آنجا دارای وزن و نفوذ زیاد است، همینکه در راه دیکتاتوری پرولتاریا گام نهند، هرگونه شانسی را دارند برای اینکه بر روسیه سبقت جویند.

انترناسیونال ورشکسته دوم اکنون در حال مردن است و زنده زنده متلاشی میشود. وی عملاً نقش خدمتگذار بورژوازی بین المللی را بازی میکند. این به تمام معنی انترناسیونال زرد است. بزرگترین پیشوایان مسلکی آن، نظیر کائوتسکی، دموکراسی بورژوائی را میستایند و آنرا «موکراسی» بطور اعم یا – از آنهم سفیهانه تر و خشن تر – «دموکراسی خالص» مینامند. دموکراسی بورژوائی دورانش سپری شده است، همانگونه که انترناسیونال دوم نیز دورانش سپری شده است، – و حال آنکه هنگامیکه آماده نمودن توده های کارگر در چارچوب این دموکراسی بورژوائی در دستور روز قرار داشت، این انترناسیونال کار تاریخی ضروری و مفیدی را انجام میداد.

دموکراتیکترین جمهوری بورژوائی هرگز چیزی جز ماشینی برای سرکوب زحمتکشان بتوسط سرمایه، آلت قدرت سیاسی سرمایه و دیکتاتوری بورژوازی نبود و نمیتوانست باشد. جمهوری دموکراتیک بورژوائی وعده میداد و اعلام مینمود که قدرت حاکمه را باکثرت خواهد داد، ولی مادامکه مالکیت خصوصی بر زمین و سایر وسائل تولید وجود داشت، نمیتوانست آنرا عملی نماید.

«آزادی» در جمهوری دموکراتیک بورژوائی در عمل آزادی برای ثروتمندان بوده است. پرولترها و دهقانان زحمتکش از این آزادی نمیتوانستند و می بایست برای آماده ساختن قوای خود به منظور برانداختن سرمایه و فائق آمدن بر دموکراسی بورژوائی استفاده نمایند، ولی توده های زحمتکش در شرایط سرمایه داری، بنابر قاعده عمومی، نمیتوانستند عملاً از دموکراسی برخوردار شوند.

این دموکراسی شوروی یا پرولتری بود که برای نخستین بار در جهان، دموکراسی برای توده

ها، برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان کوچک بوجود آورد. در جهان تاکنون هیچگاه قدرت حاکمه ای نظیر حکومت شوروی، که قدرت حاکمه اکثریت اهالی و آنها در عمل قدرت حاکمه این اکثریت است، وجود نداشته است. این حکومت «آزادی» استثمارگران و دستیاران آنان را سرکوب مینماید و «آزادی» استثمار، «آزادی» کیسه پرکردن در شرایط قحطی، «آزادی» مبارزه در راه تجدید قدرت سرمایه، «آزادی» سازش با بورژوازی بیگانه علیه کارگران و دهقانان میهن را از آنان سلب مینماید. بگذار کائوتسکی ها از چنین آزادی دفاع نمایند. برای اینکار باید نسبت به مارکسیسم، نسبت به سوسیالیسم مرتد بود.

ورشکستگی پیشوایان مسلکی انترناسیونال دوم، نظیر هیلفردینگ و کائوتسکی روشن تر از هر جا در ناتوانی کامل آنان برای درک مفهوم دموکراسی شوروی یا پرولتری، رابطه این دموکراسی با کمون پاریس، مقام تاریخی آن و ضرورت آن بعنوان شکل دیکتاتوری پرولتاریا متظاهر میگردد.

در شماره ۷۴ روزنامه «آزادی» ("Die Freiheit") ارگان سوسیال دموکراسی «مستقل» (بخوان: بازاری منش، فیلیستر منش، خرده بورژوازی) آلمان مورخه ۱۱ فوریه سال ۱۹۱۹ بیانیه ای خطاب به «پرولتاریای انقلابی آلمان» درج شده است. این بیانیه از طرف هیئت عامله حزب و همه فراکسیون آن در «مجلس ملی» یعنی در «مجلس مؤسسان» آلمان امضاء شده است.

این بیانیه شایدمانها را به کوشش برای برانداختن شوراها متهم میسازد و پیشنهاد مینماید — شوخی نکنید! — شوراها با مجلس مؤسسان توأم گردند و به شوراها حقوق دولتی معین و جای معینی در قانون اساسی داده شود.

آشتی دادن و متحد ساختن دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا! چقدر ساده! چه اندیشه فیلیسترمنشانه داهیانه ای!

فقط افسوس که در روسیه در زمان کرنسکی این اندیشه را منشویک ها و سوسیالیست رولوسیونرهای متحد، این دموکراتهای خرده بورژوا، که خود را سوسیالیست مینامند، به مرحله آزمایش گذارده اند.

هرکس بهنگام خواندن آثار مارکس نفهمیده باشد که در جامعه سرمایه داری در هر لحظه حادی و بهنگام هر تصادم جدی طبقاتی فقط ممکن است یا دیکتاتوری بورژوازی و یا دیکتاتوری پرولتاریا وجود داشته باشد، چنین کسی نه از آموزش اقتصادی و نه از آموزش سیاسی مارکس چیزی نفهمیده است.

ولی اگر خواسته باشیم به تمام آن اباطیل سیاسی و اقتصادی که در بیانیۀ بسیار شگرف و مضحک مورخه ۱۱ فوریه رویهم انباشته است، پی ببریم، آنگاه باید اندیشۀ فیلیستر منشائۀ داهیائۀ هیلفردینگ و کائوتسکی و شرکاء را در بارۀ اتحاد صلح آمیز دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا مورد تحلیل خاص قرار دهیم. ولی این کار را برای مقالۀ دیگر میگذاریم.

مسکو، ۱۵ آوریل سال ۱۹۱۹.